

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

داکتر محمد قراگزلو

۱۹ اگست ۲۰۱۶

## سرمایه داری دولتی پرانتز باز امپریالیسم!

۴. تأملی در نظریه پردازی بوخارین

در آمد (امپریالیسم برادر!)

مدتی این مثنوی تأخیر شد. چنان که دانسته است "جنگ امپریالیستی در سوریه"، دخالت نظامی روسیه و به هم خوردن توازن قوا به سود دولت بشار اسد مباحثی را در متن چپ رقم زد. عمق کم مانند ارتجاع داعش سبب شد که دوستانی حمایت روسیه از دولت سوریه را مثبت و مترقی ارزیابی کنند و با تلاش و تقلا تا آن جا پیش بروند که از بیخ و بن منکر ماهیت امپریالیستی دولت روسیه شوند. نگارنده طی چند مقاله کوشید ضمن تبیینی واقع بینانه از ماهیت اقتصادی سیاسی دخالت قدرت های برتر در جنگ سوریه به یک مبحث پایه ئی تر و کم و بیش نظری وارد شود و تحلیلی جامع از روند شکل گیری سرمایه داری دولتی در اتحاد جماهیر شوروی به دست دهد. نکته پیداست که این سلسله مقالات – که تا تحلیل چرائی و چیستی فروپاشی شوروی و پس از آن تا برهه کنونی استمرار خواهد یافت – هیچ ربطی به تمایلات بیمارگونه و هیستریک شوروی ستیزانه ندارد. با وجودی که انقلاب اکتوبر در همان دهه نخست از مسیر سوسیالیسم خارج شد، قدر مسلم این است که دستاوردهای همان نسیمی که تا مرحله فروپاشی در شوروی می وزید در تاریخ تمدن بشری کم نظیر است. و کیست که نداند بخش وسیعی از دستاوردهای همان دولت رفاهی که برای چند دهه اروپا را به معیشت سالم و متعادل ارتقاء داد به اعتبار انقلاب اکتوبر و نسیم سوسیالیسم در شوروی شکل بسته است.....

باری چرخش ملموس دولت ترکیه به سوی روسیه و کوتاه آمدن اردوخان از رجز خوانی های چهار سال گذشته علیه بشار اسد در مجموع نشان داد که روس ها پراگماتیست تر از آنی هستند که جنایات حزب "آک پ" در داخل- به خصوص علیه مردم زحمتکش کرد- و حمایت بی پروای دولت "عدالت و توسعه" از داعش را در حد یک تذکر ساده دیپلماتیک مطرح کنند. حمایت از مبارزات ضد کولونیالیستی "خلق های جهان سوم" که زمانی گوشه ای از سیاست خارجی شوروی را شکل داده و جانشین انترناسیونالیسم پرولتری شده بود در دولت امپریالیستی پوتین – مددوف یک شوخی مهمل است! این نکته را بیش از همه جریان ه د پ و شخص دمیرتاش باید مد نظر قرار دهند. از سوی دیگر حضور نظامی روسیه در ایران و استقرار جنگنده در پایگاه نوژه به ائتلاف های تازه ای در منطقه حول قدرت برتر "امپریالیسم برادر" انجامیده است! توجیه این سیاست جدید برای دیپلوماسی پراگماتیست حاکم کار دشواری نیست کما

این که علی لاریجانی در پاسخ به اعتراض یک نماینده این رویکرد را منطبق با قانون اساسی ج ا دانسته است. باید منتظر ماند و دید که چپ ملی – اسلامی لانه کرده در اپوزیسیون در ادامه استقبال از جان گرفتن "امپریالیسم دوست" چه گونه نسبت به این سیاست " ملی – مترقی" واکنش نشان خواهد داد!

ادامه دهیم!

### بوخارین از منظر لنین!

لنین که همواره ستایشگر نظریه پردازی های بوخارین بود، کتاب "امپریالیسم و اقتصاد جهانی" را طی مقدمه ای معرفی کرد و ستود. گیرم که مباحث آن را به خصوص در حوزه نظری دیالکتیکی و امپریالیسم ناقص دانست. لنین که مبانی نظری دیالکتیک هگلی را عمیقاً خوانده و دریافته بود، یک سال پس از انتشار کتاب بوخارین انبوهی از یادداشت های پراکنده خود را تدوین و تنظیم کرد و به دقیق ترین نظریه منسجم تحت عنوان "امپریالیسم به مثابه بالاترین مرحله سرمایه داری" رسید. به نظر لنین سرمایه داری رقابتی به ضد خود یعنی سرمایه داری انحصاری ( monopoly capitalism) تبدیل شده است. از سوی دیگر مرحله جدید تراکم و تمرکز سرمایه و توسعه صنعت از طریق سیستم اعتباری بانکها نیاز به افزایش نرخ و میزان سود به منظور انباشت سرمایه را بیشتر کرده است. همین امر به رقابت نظامی بین کشورهای اصلی سرمایه داری برای تقسیم جهان دامن زده است. به عبارت دیگر لنین سرمایه داری انحصاری را نه بخشی از تکامل مستمر سرمایه داری بل که شکلی از دگرگونی به ضد – از رقابت به انحصار – می دانست. در این صورت مندی جدید اگرچه انحصار بر رقابت مسلط نشده اما با آن به هم زیستی رسیده و در نتیجه به تضادهای سرمایه داری افزوده است.

(V.I.Lenin, 1940:601)

نکته جالب این که لنین تئوری خود را به اوضاع متفاوت و جاری نظری در انترناسیونال دوم تسری و تعمیم داد و دفاع از جنگ امپریالیستی توسط اکثریت رهبری بین الملل دوم را مصداق بارز تبدیل یک پدیده به ضد خود در چارچوب تغییر قشری از طبقه کارگر و رهبران شان به ضد خود دانست:

«امپریالیسم منجر به سود انحصاری چشم گیری برای مثنی از کشورهای بسیار ثروت مند می شود. امکان اقتصادی رشوه دادن به اقلیت فوقانی پرولتاریا را ایجاد کرده و فرصت طلبی را پرورش می دهد.» (Ibid, P.605)

لنین به پیروی از شیوه تبیین دیالکتیکی مارکس هر مرحله تازه در روابط تولیدی را محرک جدیدی از قیام توده ئی می دید و به همین سبب نیز خلاف نظر بوخارین – که جنبش های خواستار خود مختاری و استقلال ملی ضد امپریالیستی را مغایر با مبارزه برای سوسیالیسم تلقی کرده بود – به درست از این مبارزات به عنوان باسیل یا مخمر انقلاب اجتماعی تعبیر کرد. (K. Anderson, ۱۹۹۵: ۱۲۴-۱۳۴)

کوین اندرسون ضمن بررسی مطالعات هگلی لنین در سال ۱۹۱۴ و ارزیابی تأثیر عمیق این تأملات بر شکل بندی و تولید نظریه امپریالیسم می نویسد:

«در مجموع لنین تئوری امپریالیسم بوخارین را به عنوان یک تئوری تک بعدی به چند دلیل نقد می کند:

اول. از نظر بوخارین امپریالیسم هیچ شکل ویژه ای از اپوزیسیون را نمی آفریند و در مقابل آن را می بلعد.

دوم. به عقیده بوخارین سرمایه داری انحصاری و امپریالیسم اشکال کم یا بیش ناپایی به شمار می روند که سرمایه - داری رقابتی قدیمی را جای گزین کرده اند و نه اشکال متنوعی که بنا به استدلال لنین نمایانگر هم زیستی رقابت با انحصار هستند.

لنین به یک مفهوم واقعی بوخارین را به دلیل ارائه روایتی چپ‌گراتر از موضع کائوتسکی به باد نکوهش گرفت. موضعی که می‌پنداشت امپریالیسم و تمرکز سرمایه از طریق برنامه ریزی مرکزی گونه‌ای وحدت اقتصادی می‌آفریند که از توازن و ثباتی برخوردار است که به پشتوانه آن می‌تواند زمینه را برای به دست گرفتن تمام و کمال قدرت و گذار به سوی سوسیالیسم آماده کند.» (P.126, Ibid)

### سرمایه‌داری دولتی در تئوری بوخارین

در چنین بستری از مباحث تئوریک و پیش از آن که اختلال در فرایند تعمیق انقلاب سیاسی اکتوبر مانع عروج یک انقلاب اجتماعی همه‌سویه شود و شکست روند انتقال طبقاتی در دولت ستالین زمینه‌های مادی گسست سوسیالیسم را رقم بزند و حزب بوروکرات و غیر کارگری شده را حاکم بر دولت کند، بوخارین بخش مهمی از تحلیل‌های خود را به تبیین سرمایه‌داری دولتی اختصاص داد و بارها از این اصطلاح به منظور تعریف گرایش به تمرکز سرمایه در سطح ملی و وحدت آن با دولت استفاده کرد. بوخارین در پایان «اقتصاد جهانی و امپریالیسم» چنین نوشت:

«شیوه تولید سرمایه‌داری بر مبنای انحصاری وسائل تولید در دست طبقه سرمایه‌داران و در چارچوب کلی مبادله کالا نهاده شده است. در اصل هیچ فرقی نمی‌کند که قدرت دولت بیان مستقیم این انحصار باشد یا این که انحصار به صورت خصوصی سازمان‌دهی شده باشد. در هر دو صورت اقتصاد کالائی - در حله نخست بازار جهانی - و مهم- تر از آن روابط طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی باقی می‌ماند.» (تأکیدها از من است!)

(N. Bukharin, 1966:157)

تذکر! قابل توجه دوستان چپ‌منتقد "نولیبرالیسم" که سرمایه‌داری را فقط با بخش خصوصی تفسیر می‌کنند و برای دخالت دولت در بازار غش و ریسه می‌روند!

به نظر مایکل هینز (نویسنده کتاب «بوخارین و گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم») «تعریف بوخارین از سرمایه‌داری دولتی می‌توانست مبنائی برای ایجاد بدیلی تئوریک در برابر ستالینیسم در سال‌های پس از انقلاب اکتوبر باشد.»

(M. Haynes, 1985:161)

مستقل از این که تحلیل هینز درباره کارآمدی تئوری‌های بوخارین در مواجهه با شکل بندی سرمایه‌داری دولتی تحت حاکمیت حزب به رهبری ستالین تا چه حد درست باشد و صرف نظر از این که آیا برآستی کاربست تئوری‌های بوخارین می‌توانست مانع از احیای بورژوازی جدید روس و پیشگیری از عروج سوسیالیسم بورژوائی باشد، برای درک دقیق نظریه بوخارین در خصوص سرمایه‌داری دولتی باید به مهم‌ترین اثر او یعنی «اقتصاد دوره دگرگونی» بازگشت. این کتاب در طول سال‌های جنگ داخلی بعد از انقلاب اکتوبر نوشته و در سال ۱۹۲۰ منتشر شد. در این کتاب بوخارین درک خود را به منظور گسست از شیوه تولید سرمایه‌داری و ایجاد یک نظام سوسیالیستی در چارچوب جامعه آن روز شوروی ترسیم کرده است. لنین ملاحظات قابل توجهی به صورت حاشیه و نقد بر کتاب بوخارین نوشته که در ترجمه انگلیسی آن آمده است. بوخارین در این اثر تأکید می‌کند:

«به محض این که با یک اقتصاد اجتماعی سازمان یافته روبه‌رو شویم، کلیه مشکلات بنیادی اقتصاد سیاسی، از جمله مشکلات ارزش، قیمت و سود از بین می‌روند.»

(N. Bukharin, 1971:11)

## انباشت بدوی سوسیالیستی!

استدلال بوخارین بر این پایه نهاده شده که تولید کالا و قانون ارزش فقط در یک اقتصاد بی نظم، رقابتی و آنارشیک امکان پذیر است. در حالی که سرمایه مالی با اقتصاد برنامه ریزی شده اش (برنامه + بازار) بی نظمی تولید در نظام سرمایه داری را لغو کرده و نوع جدیدی از مناسبات تولیدی آفریده است. لنین در یادداشت ها و ملاحظات پیش گفته با این نظر بوخارین مخالفت کرده است. این تأکید هوشمندانه لنین بر "سازمان یافتگی تولید کالائی" مبنای نقد رادیکال کمونیست ها بر ماهیت سرمایه داری دولت دخالتگر کینزی است:

«تولید کالائی نیز یک اقتصاد سازمان یافته است و سرمایه مالی بی نظمی تولید را لغو نکرده است.» (Ibid, P:212)

به نظر بوخارین تمایز اساسی میان سرمایه داری سازمان یافته و سوسیالیسم در ملی کردن وسائل تولید خلاصه می شود. به عبارت دیگر او معتقد بود تغییر در روابط مالکیت تولید با تغییر در روابط تولیدی یکسان است. بوخارین اساساً به الغای حق مالکیت و ضرورت اجتماعی کردن و انحلال آن در نظام اجتماعی ناظر بر تولید – چنان که انگلس تئوریزه کرده – نرسیده بود. در چارچوب نظری گذار از سرمایه داری به سوسیالیسم – چنان که بوخارین پنداشته است – اقتصاد سازمان یافته و لغو مالکیت خصوصی بر وسائل تولید، به صورت خودکار منجر به لغو ارزش اضافی و سود می شود. در چنین حالتی بوخارین فکر می کرد نظام کارمزدی نیز ملغاً خواهد شد. بوخارین نوشت:

«بنابراین نظام سرمایه داری دولتی به صورت دیالکتیکی خود را به معکوس خویش تبدیل می کند. یعنی شکل دولتی سوسیالیسم کارگری.» (Ibid, P.79)

کتاب قابل تأمل "اقتصاد دوره دگرگونی" متعاقب شکست جنبش انقلابی سال ۱۹۱۹ آلمان و هنگامی منتشر شد که امکان عملی حمایت از انقلاب شوروی توسط یک انقلاب کارگری در کشور آلمان منتفی شده بود. بوخارین نیز مانند اکثر جانشینان لنین – از جمله سنالین – بر ضرورت حرکت به سوی صنعتی سازی جامعه شوروی و به تبع آن رشد و تقویت جامعه کارگری پایبند و مُصر بود. او در جمع بندی های نظری خود به این نتیجه رسیده بود که انباشت از طریق تولید کشاورزی تنها راه برای صنعتی کردن روسیه خواهد بود و شگفت آن که بوخارین این نوع انباشت را در واقع "انباشت بدوی سوسیالیستی" و "نفی دیالکتیکی انباشت بدوی سرمایه داری" می دانست. (Ibid, P.111-117)

در چارچوب نظری او چنان انباشتی از این رو نفی دیالکتیکی انباشت بدوی سرمایه داری محسوب می شد که اساس آن بر استئمار توده های کارگر قرار نگرفته بود!

حق با لنین بود. آن جا که به نظریه "انباشت بدوی سوسیالیستی" بوخارین به شدت حمله بُرد و آن را "تهوع آور" خواند، بی گمان حق با او بود. لنین در یک حاشیه کوتاه دیگر عبارت "نفی دیالکتیکی سرمایه داری" را مردود دانست و نوشت:

«اگر این امر در حله نخست بر مبنای واقعیت ثابت نشده باشد، نمی توان از نفی دیالکتیکی بهره گرفت.» (Ibid, P.217)

چهار سال پس از انتشار کتاب بحث برانگیز "اقتصاد دوره دگرگونی" بوخارین به تصریح مواضع جدید خود درباره اقتصاد سوسیالیستی وارد شد. بوخارین در کتاب تازه خود تحت عنوان "امپریالیسم و انباشت سرمایه" که به واقع تکمله یا پاسخی به نظریه "انباشت سرمایه یک ضد نقد از رزا لوکزامبورگ" بود، به نقد و رد تئوری "مصرف نامکفای" لوکزامبورگ پرداخت و این ادعا را به میان نهاد که در یک جامعه سرمایه داری دولتی، بحران تولید مازاد به سبب اقتصاد برنامه ریزی شده امکان پذیر نیست. با این حال بوخارین هرگز تکلیف اقتصاد کالائی، ارزش، مالکیت و سود را در این اقتصاد برنامه ریزی شده به طور نهائی روشن نکرد. شاید اگر بوخارین از دستان دادگاه های یک سره

ایدئولوژیک متکی به توهم توطئه جان سالم به در می برد و روند صنعتی سازی های دوران ستالین تا عروج راه رشد غیر سرمایه داری خروشچف را می دید بسیاری از تئوری های اقتصاد دوره دگرگونی و به ویژه نظریه بی ربط «انباشت بدوی سوسیالیستی» را پس می گرفت! بوخارین از آن درجه خلاقیت نظری و نقدپذیری برخوردار بود که بتواند پس از اصلاح و ترمیم نظریه های - به قول لنین - «تهوع آورش» در تغییر جهت گیری های رویزیونیستی حاکم بر حزب کمونیست نقش مؤثری ایفا کند و در تکمیل ملاحظاتی که تروتسکی و زینوویف با تأکید بر انحطاط بوروکراتیک حزبی ارائه می کردند، در مقابل ترزا و سیاست های ضد سوسیالیستی کنگره های ۲۰ و ۲۱ بایستد و به همراه دیگر بازماندگان انقلاب اکتوبر و وفاداران به سوسیالیسم کارگری بلشویکی مانع از شکل بندی کمونیسم بورژوائی راه رشد غیر سرمایه داری خروشچفی شود.

باری بوخارین در کتاب «امپریالیسم و انباشت سرمایه» توجه خود را به امکان نضج گیری بحران تولید مازاد در یک جامعه سرمایه داری دولتی معطوف کرده و این فرایند را به اعتبار اقتصاد متکی به برنامه ناممکن دانسته است. موضع بوخارین نسبت به اضلاع مشترک و متمایز سرمایه داری کلاسیک، سرمایه داری دولتی و سوسیالیسم چنین تبیین بیان شده است:

«در نظام سرمایه داری کاهش سهم مصرف اجتماعی در مقایسه با سهم وسائل تولید یک واقعیت است. اما مشکل سرمایه داری بر این واقعیت بنا نهاده نشده. مشکل این است که ساختار بی نظم سرمایه داری که در آن تولید کنترل نمی شود، یعنی فقدان تناسب اجتماعی به طور کل ناگزیر به سمت شرایطی پیش می رود که در آن تولید فرای حدود تناسب مورد نیاز کشیده می شود. [در واقع بوخارین به آنارشی و بحران اضافه تولید اشاره می کند.] در جامعه سرمایه داری دولتی ظهور بحران امکان پذیر نیست. چون مصرف متقابل کلیه شعبات تولید و مانند آن ها مصرف از سوی مصرف کنندگان (سرمایه داران و کارگران) از آغاز حساب شده است. به جای «بی نظمی تولید» - یعنی برنامه ای که از منظر سرمایه منطقی محسوب می شود - در جامعه سوسیالیستی، بحرانی رخ نخواهد داد و میزان وسائل تولید سریع تر از میزان آن تحت حکومت سرمایه داری افزایش خواهد یافت.»

(N. Bukharin, 1972: 216-217/ 226-228)

با این حال به نظر تونی کلیف «تنها اقتصاددان مارکسیست که درباره مشکل نظری بحران اشباع تولید در اقتصاد سرمایه داری پژوهش کرد، بوخارین بود. او در بحث خود درباره نظریه انباشت رزا لوکزامبورگ این مشکل را در میان مشکلات دیگر مطرح می سازد که چگونه در سرمایه داری دولتی، بازتولید در سطح وسیعی انجام می شود. [بوخارین سرمایه داری دولتی را بدین سان مشخص می سازد: "افراد طبقه سرمایه دار در یک تراست واحد که از نظر اقتصاد سازمان یافته است، اما در عین حال از نقطه نظر طبقات متضاد است با یکدیگر متحد شده اند."] بوخارین بحث می کند که آیا یک بحران اشباع تولید وجود خواهد داشت یا خیر؟ و سپس می نویسد «آیا انباشت در این جا امکان پذیر است؟ طبیعتاً بله. از آن جا که مصرف سرمایه داران افزایش می یابد، سرمایه ثابت نیز رشد می کند و شاخه های جدید تولیدی متناسب با نیازهای جدید همیشه ایجاد می شوند. مصرف کارگران - اگرچه محدودیت معینی برای آن تعیین می گردد - افزایش می یابد. علی رغم این "کم مصرفی" توده ها هیچ گونه بحرانی ایجاد نمی شود. به همین ترتیب تقاضای شاخه های متعدد تولید برای محصولات یک دیگر و همچنین تقاضای مصرف کنندگان، سرمایه داران و همین طور کارگران از پیش تثبیت شده است. (به جای هرج و مرج تولید، که از نقطه نظر سرمایه یک برنامه منطقی است.) اگر اشتباهی در تولید کالا روی بدهد، مقدار تولید اضافی به موجودی ها افزوده می گردد و در دوره بعد تصحیح مشابهی صورت می گیرد. اگر اشتباه در کالای مصرفی کارگران رخ دهد، تولید اضافه یا در بین کارگران تقسیم می

شود و یا از بین برده می شود. همچنین اگر اشتباهی در مورد تولید کالاهاى تجملی روی دهد "راه خلاصی" از آن روشن است. بدین سان هیچ گونه بحران اشباع تولید عمومی به وجود نخواهد آمد. مصرف سرمایه داران قدرت محرک تولید و برنامه تولید است. در نتیجه، در این حالت یک رشد ویژه تسریع تولید وجود ندارد. (یعنی تعداد سرمایه داران محدود است.) "این گفته بوخارین که "در این حالت یک رشد ویژه سریع وجود ندارد" ممکن است گمراه کننده باشد. نه تنها تولید "به طور ویژه ای سریع نیست" بل که در مقایسه با ظرفیت تولیدی اعجاب انگیز یک اقتصاد سرمایه داری آزاد سرعت آن بسیار کاهش خواهد یافت. یعنی کسادى واقعی خواهد بود. جالب توجه است که مارکس کسادى یا "حالت رکود" را با کاهش تعداد سرمایه داران به تعداد انگشتان دست و تمام دنیا مقایسه می کند. او می نویسد "برای همه شاخه های جدید سرمایه که در جست و جوی موقعیت مستقلی هستند، نرخ سود یعنی توسعه نسبی سرمایه بیش از هر چیز اهمیت دارد و همین که شکل بندى سرمایه در اختیار تعداد معدودی از سرمایه های بزرگ معتبر - که توسط سودهای فراوان و از طریق کاهش نرخ سود جبران خسارت آنها می شود - قرار بگیرد، نیروی اصلی محرک تولید تحلیل می رود و تولید به مرحله رکود می رسد." (کلیف، صص: ۲۷۶-۲۷۸)

واضح است تمرکز و تأکید مفرط بوخارین بر موضع رقابت سرمایه داران - که البته در تئوری ارزش مارکس نیز چنان که گفتیم جایگاه ویژه ای دارد - و توقف در تبعات رقابت تولید و به تبع آن ایجاد آناشی در بازار و بی نظمی در تولید و ایجاد اضافه تولید، روی کرد تئوریک محبوب لنین را از روند پیچیده و مرموز انباشت، صنعتی سازی، امکان عروج خرده بورژوازی، بسترهای ظهور بورژوازی جدید، بوروکراسی حزبی، خالی شدن حزب از رهبری طبقه کارگر، تجمع و تمرکز سرمایه در دست دولت تمامیت خواه غیر کارگری، ایجاد ارزش و سود و استثمار کارگران در روند تشکیل طبقه جدید بورژوازی بهره مند از مزایای عضویت در حزب و غیره دور کرده است.

در کتاب "امپریالیسم و اقتصاد جهانی" موضوع زیرساختی بحران سرمایه داری با تأکید بر تضاد ناشی از کاهش نرخ سود مورد توجه بوخارین قرار گرفته است. نویسنده به درست دلیل کاهش دستمزد کارگران را در روند گرایش نزولی نرخ سود یافته و این امر را یکی از تضادهای عمده سرمایه داری دانسته است. نکته جالب در تمرکز بوخارین به مسأله اصلی و اساسی کاهش نرخ سود، نگاه انتقادی به نظریه مصرف نامکفای رزا لوکزامبورگ است. بوخارین در کتاب "امپریالیسم و انباشت سرمایه" لوکزامبورگ را به دلیل نادیده انگاشتن نظریه مارکسی بحران سرمایه داری به باد انتقاد می گیرد و در نقد تئوری مصرف نامکفا تذکر می دهد که سرمایه داری دولتی می تواند ضمن محاسبه رابطه تولید و مصرف از بحران های سرمایه داری کلاسیک (تئوری های بازار آزاد آدام اسمیت) ممانعت کند. نقد بوخارین به لوکزامبورگ مؤید شناخت دقیق او از شیوه تولید سرمایه داری دولتی (برنامه + بازار) است که با وجود تمام این هشدارها در زمان حیاتش گریبان دولتی را گرفت که او و سایر بلشویک ها در ایجاد آن مبارزه طبقاتی بی امانی را به پیش برده بودند.

نکته قابل تأمل در نقد بوخارین نسبت به سرمایه داری دولتی این است که او بر این باور بود که تسلط وسائل تولید بر وسائل مصرف و به یک مفهوم آن چه که مارکس از خصیلت های سرمایه داری می دانست (کارل مارکس، ۶۵۹: ۱۳۸۶) کماکان یکی از خصوصیات جامعه سوسیالیستی خواهد بود. بوخارین بدون اعتناء به نظریه پردازی های انگلس در خصوص نظام اجتماعی ناظر بر تولید، مدعی بود که نسبت تفوق وسائل تولید بر مصرف در جامعه سوسیالیستی فزون تر نیز خواهد شد.

درک و تصور این خاستگاه نظریه بوخارین چندان پیچیده و دشوار نیست. عقب ماندگی صنعتی روسیه (این ضعیف ترین حلقه سرمایه داری دوران خود) و ضرورت های عینی صنعتی سازی جامعه نظریه بوخارین را در تباین با نظریه

پردازای‌های علمی مارکس قرار داده بود. هر چند مارکس هرگز در ارتباط با صنعتی سازی جامعه موضع مخالف نگرفته بود اما مسأله در همدستی دولت سوسیالیستی با روند انکشاف بورژوازی به منظور عروج کمی کارگر صنعتی است! بحث و منازعه در مورد تفاوت میان روابط اجتماعی و شیوه تولید سرمایه داری و چارچوب نظری مارکس نسبت به مبنای اقتصاد سیاسی بورژوائی است. بوخارین با وجودی که به طور قطع می‌دانست که خلاف نظریه مارکس راه کارهائی را برای استقرار سوسیالیسم پیش کشیده است اما همواره می‌کوشید تا این تخالف نظری میان خود و مارکس را به نوعی پنهان کند و از بسط و تدوین آن بگریزد. به یک تعبیر شاید، سلطه دیکتاتوری حزبی و هراس و سواس از اتهام ارتداد بوخارین را به این نمان کاری سوق داده بود. هراسی که در نهایت جان او را قربانی عظمت طلبی هیولای دولتی کرد که سوسیالیسم را تا حد ایدئولوژی حزبی تنزل داده و هرگونه نظر مخالفی را به ضرب و زور پرونده سازی بریا - ژدانف به مخالفت با سوسیالیسم "رفیق ستالین" و به تبع آن، هم پوشانی با فاشیسم هیتلری می‌دوخت و حکم مرگ صادر می‌کرد. خوش فکرترین تنوریسین بلشویک‌ها در چنین گردابی از پا درآمد.

باری بر اساس بررسی سه اثر اساسی بوخارین - که بیشتر برشمرديم - نمی‌توان به این نتیجه رسید که نظریه پردازی‌های او درباره سرمایه داری دولتی به تنهایی قادر بوده است، به عنوان مبنائی تنوریک - کاربردی به منظور نقدی منظم، منسجم و مدون از اقتصاد سرمایه داری دولتی حاکم شده بر شوروی، به نحوی تجویزی مؤثر باشد.

اگر این قضاوت سخت گیرانه نباشد، می‌توان حتا عروج سرمایه داری دولتی در عصر ستالین را نیز از میان متون نظریه های بوخارین ره یابی کرد. چرا که بوخارین از یک سو سرمایه داری را با مالکیت خصوصی بر وسائل تولید و بازار یکسان می‌دانست و از سوی دیگر سوسیالیسم را به اقتصاد سازمان یافته و دولتی شدن وسائل تولید تحت سیطره دیکتاتوری پرولتاریا تقلیل می‌داد. به این ترتیب ستالین از زنده بان تنوری‌های بوخارین بالا رفت و پس از فتح قله سرمایه‌داری دولتی شوروی صنعتی شده و رقابت شانه به شانه با امپریالیسم غرب در اولین اقدام بستر ساز عروج خود را در هم شکست.

در عین حال به نظر ما گنجینه ارزش مندی که بزرگانی همچون لنین، بوخارین، لوکزامبورگ و تروتسکی و هیلفر دینگ درباره سرمایه داری دولتی و سرمایه مالی به دست داده‌اند، به عنوان متون مرجع در موقعیت زمانی و افق فکری و زندگی هر یک از آنان ارجمند است. اما برای اثبات حاکمیت سرمایه‌داری دولتی در شوروی - مستقل از تنوری‌های پیش گفته - می‌توان به برقراری و استمرار کارمزدی، کالائی شدن نیروی کار و سازمان یابی تولید اجتماعی بر مبنای کارمزدی اشاره کرد. واضح است که تقلیل سوسیالیسم به اقتصاد دولتی تحریف بورژوائی و رویونیستی از روایت مارکسی سوسیالیسم است. تبیین رویونیستی از سوسیالیسم علمی، همان چارچوب بورژوائی از روند اقتصاد سرمایه داری است. در چنین نگرشی سرمایه داری نه از منظر روابط کار - سرمایه بل که بر مبنای مناسبات سرمایه‌ها با یک دیگر معرفی می‌شود. در قالب نظریه سرمایه داری منفرد و به تبع آن نوع ویژه تلقی بورژوازی از سرمایه داری، رقابت و هرج و مرج در تولید اساس سرمایه داری انگاشته می‌شود و در مقابل آن - چنان که بوخارین می‌نوشت - اقتصاد دولتی برنامه مند و سازمان یافته و به تعبیر دیگر مالکیت دولتی به عنوان آنتاگونیست مالکیت خصوصی قرار می‌گیرد. در صورتی که از منظر سوسیالیسم علمی مارکس سرمایه فقط در قلمرو تولید اجتماعی و به اعتبار رابطه ای که با استثمار، ارزش و کارمزدی می‌بندد، تبیین می‌شود.

در ادامه به تبیین سرمایه داری دولتی از منظر نظریه پردازای‌های تروتسکی وارد خواهیم شد و این بحث را بسط خواهیم داد. تا چه شود!

محمد قراگوزلو. ۲۸ مرداد [اسد] ۱۳۹۵